



گفت و گو

نسبت زمان و تاریخ

در گفت و گو با

استاد دکتر رضا شعبانی

گفت و گو: مسعود جوادیان
طوبی فاضلی پور

... در شمار مردمی هستیم که حمیت تاریخی دارند و غرور تاریخی را حفظ می کنند



کتابپویز علوم اسلامی



اشاره :

استاد دکتر رضا شعبانی چهره‌ای سرشناس در میان اهل تاریخ است. او در طول سالیان دراز و به ویژه سال‌های پس از انقلاب اسلامی به تاریخ و اهل تاریخ خدمت‌های فراوانی کرده است. دکتر شعبانی استاد دانشگاه شهید بهشتی، است و در کنار آن، فعالیت‌های پژوهشی و اداری زیادی داشته و دارد. از جمله، رئیس گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی (دوره عالی تحقیقات)، رئیس گروه تاریخ مرکز نشر دانشگاهی و رئیس گروه تاریخ مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها. استاد شعبانی همچون بسیاری از فضلاء معاصر، فعالیت خود را از معلمی آغاز کرده است و از آن دوران خاطراتی خواندنی و آموزنده دارد. در این گفت‌وگو، پای صحبت او نشستیم.

جوادیان، آقای دکتر، خیلی از شما ممنومیم که وقتتان را در اختیار ما گذاشتید. لطفاً در ابتدای صحبت، تاریخچه‌ای از زندگی و تحصیلات خودتان بیان کنید.

دکتر شعبانی: من سال ۱۳۱۷ شمسی، در ده «صمغ‌آباد» که از روستاهای قزوین است، به دنیا آمدم. کلاس چهارم ابتدایی در همان ده، و در دبستان دولتی مسعود سعد بودم و چون ده ما آن سال‌ها کلاس پنجم و ششم ابتدایی را نداشت، بنده به روستای دیگری در نزدیکی طالقان رفتم.

سال ۱۳۲۹ به تهران آمدم. دوره دبیرستان را در مدرسه «قریب» که یکی از بهترین مدرسه‌های تهران بود، گذراندم. در ۱۳۳۵ که دیپلم گرفتم، وارد دانش‌سرای عالی شدم و ۱۳۳۸ در رشته تاریخ و جغرافیا لیسانس گرفتم. سپس راهی شهرکرد شدم. در سال ۴۱ تقاضا کردم، به اصفهان منتقل

شوم. در اصفهان به دانشکده ادبیات که تازه تأسیس شده بود، رفتم. در دانشکده ادبیات، هم دبیر بودم و درس‌های تاریخ تمدن اروپا و تاریخ تحولات فرهنگی را تدریس می‌کردم، و هم رئیس دبیرخانه دانشکده ادبیات بودم. هم‌زمان با پنج سالی که آن‌جا بودم، در تهران هم از سال‌های ۴۴ تا ۴۶ دانشجو شدم و فوق لیسانس تاریخ را از دانشگاه تهران گرفتم. بعد از آن، مرخصی اداری گرفتم، به فرانسه رفتم و در دانشگاه سوربون پاریس دکترای تاریخ گرفتم. در بازگشت به ایران در دانشگاه ملی استخدام شدم. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، نام دانشگاه ملی به دانشگاه شهید بهشتی تبدیل شد. از سال ۱۳۴۹ تا به حال من مشغول انجام خدماتی هستم که آغاز کرده بودم و الآن استاد تاریخ دانشگاه شهید بهشتی هستم.



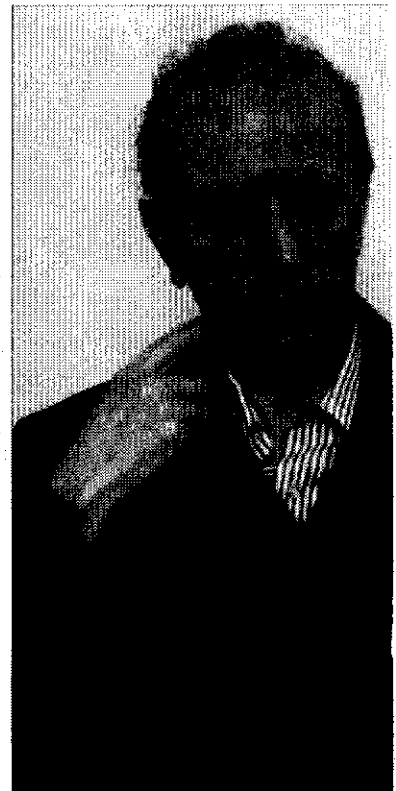
چند سال پیش نیز یک رمان تاریخی نوشتیم به نام «شکیب». در این رمان کوشیده‌ام که دوره گذرای پایان عصر قاجار تا رسیدن به عصر پهلوی را، به شکل سرنوشت یا سرگذشت یکی از قهرمانان خیلی آشنا به نام شکیب بیان کرده باشم

جوادیان: آقای دکتر شما رشته تاریخ را تصادفی انتخاب کردید یا آگاهانه؟
دکتر شعبانی: من تاریخ را با آگاهی انتخاب کردم. در تمام دوران دبیرستان بین همکلاسی‌ها، به کسی که هم انشا خوب می‌نویسد و هم به تاریخ علاقه دارد، معروف بودم. بنابراین شروع به نویسندگی کردم. تاریخ، زندگی ملتی است که به آن تعلق دارم و عاشقانه به آن فکر می‌کنم. بزرگان تاریخ برای من بزرگند و مفاخر تاریخ گذشته، برایم عزیزند. به همین دلیل، در امتحان ورودی در دانش‌سرای عالی که بهترین شاگردان را انتخاب می‌کردند، شرکت کردم. من قبل از این که وارد رشته تاریخ شوم، به دوره معاصر و عصر افشاریه علاقه‌مند بودم. دوره لیسانس، رساله‌ام راجع به افشاریه بود. دوره فوق‌لیسانس و دکترا هم درباره تاریخ افشاریه کار کردم. بنابراین خون من با تاریخ عجین است و تاریخ جزو علائق من است. به همین دلیل در شمار مردمی هستم که حمیت تاریخی دارند و غرور تاریخی را حفظ می‌کنند. خوشم نمی‌آید که کسی درس تاریخ بدهد و به آن به چشم ارادت نگاه نکند، حالا هر که می‌خواهد باشد. من تاریخ را علم می‌دانم و برای آن شأن قایل هستم. کسانی که در رشته تاریخ کار می‌کنند به گونه‌ای جزو خواص و مورد احترام خاص من هستند و وظیفه خود می‌دانم که به آنان، خدمت کنم و هر آدمی را که تاریخ را دوست دارد، دوست داشته باشم. این از خصوصیات کاری من است. هرگز حتی یک بار هم نشده‌ام آرزو کنم، ای کاش به رشته دیگری می‌رفتم که البته می‌توانستم بروم. تاریخ با تمام زندگی من پیوند داشته است. قبل از این که تاریخ بخوانم با آن سروکار داشته‌ام و قبل از این که وارد این رشته شوم در حد دو یا سه جلد مطلب نوشته‌ام که هیچ وقت چاپ نشده است.

جوادیان: آقای دکتر از معلمان و استادانی که از آن‌ها تأثیر پذیرفته‌اند، بگویید.
دکتر شعبانی: من معلمی را همچون بن دندان می‌دانم. مقام معلم برای من بسیار متعالی است. با وجود تقریباً بیش از چهل سال تجربه شخصی، هنوز در برابر کسانی که در دبستان معلم بودند احساس شاگردی می‌کنم. فروتنی یک متعلم را در برابر معلم، تا بن دندان حس می‌کنم. اکنون هر جای دنیا و در هر شرایطی اگر یکی از معلمان خود را ببینم، بدون هیچ گفت و گو دستشان را می‌بوسم. در میان این معلمان، بعضی‌ها خیلی بیش‌تر در من تأثیر گذاشته‌اند. در دوره لیسانس تعدادی از استادانم از شخصیت‌های ممتاز بودند، مانند محمد باقر هوشیار، استاد تعلیم و تربیت و فلسفه تعلیم و تربیت. این مرد برای من عظمتی داشت، شعار خودش هم این بود که «بزرگوار باشید و متواضع». او خیلی زود، در سال ۱۳۳۶ فوت کرد. استاد‌های من در دوره تخصصی تاریخ، دکتر بهمنش و دکتر رضوانی، به رحمت خدا رفته‌اند. من به همه آن‌ها احساس دین می‌کنم. در جغرافی هم چند استاد برجسته داشتیم که از جمله، برای مرحوم دکتر مستوفی، و دکتر گنجی احترام زیادی قائل هستم. به خصوص تحت تأثیر شخصیت علمی دکتر زریاب خویی بودم و کسی که خیلی روی من تأثیر داشت مرحوم دکتر خانباها بیانی بود. من با او کلاس نداشتم، ولی اتفاق خاصی که می‌افتاد، ایشان از من حمایت می‌کرد. وقتی که از فرنگستان مدرک دکترا گرفتم، باز ایشان استاد من بودند. در مقطع فوق‌لیسانس، استادانی مثل، مرحوم دکتر زرین کوب، مرحوم دکتر سخا و مرحوم دکتر مقدم، در رشته تاریخ درس می‌دادند و شأن و حرمت استادی را در بالاترین شکل آن حفظ می‌کردند. در فرنگ هم چند استاد روی من تأثیر گذاشتند که متأسفانه همه از دنیا رفته‌اند. یکی از آن‌ها، ژان اوپن، بسیار جدی بود. نمی‌توانم بگویم همیشه با من با ملایمت رفتار می‌کرد، شاید هم گاهی اوقات با هم گفت‌وگوهایی داشتیم. اما هیچ وقت قدردانی خودم را از این دو شخصیت پنهان نمی‌کنم: یکی مرحوم کلود کاهن و دیگری مرحوم هانری کورین. من در کلاس‌های ژاک برگ و امثال او هم حاضر می‌شدم و با آن‌ها کار می‌کردم. هم‌زمان با رساله دکتراي خودم، یک رساله دیگر هم، در قوم‌شناسی با پروفیسور هال می‌گذراندم که استاد بسیار سرشناسی هستند و به گردن بیش از ده، بیست استاد ممتاز جامعه‌شناسی و قوم‌شناسی ایران، حق دارند. من با ایشان مدتی کار کردم و فوق‌العاده تحت تأثیر صداقت و شخصیت اخلاقی او، قرار گرفتم. در دوره دبیرستان هم، شخصیت بسیار ممتازی را می‌شناختم که حالا هم، هر وقت به شیراز می‌روم، اول از همه سراغ او را می‌گیرم، تا ایشان را پیدا کنم و دست و پایش را ببوسم. ایشان دکتر علی محمد مژده، دبیر ادبیات ما بودند و به تمام معنا، خصلت‌های ممتاز یک ایرانی را داشتند. خلیل، دانا، دانشمند، با فهم و درایت و دارای روح عارفانه‌ای بودند.

جوادیان: آن رساله قوم‌شناسی تا مرحله دفاع هم پیش رفت؟
 دکتر شعبانی: متأسفانه! من ثبت‌نام کردم و کارهایم را انجام دادم. ولی با فوت دکتر هال، دیگر انگیزه‌ای برای دفاع نداشتم. الان هم رساله‌ام آماده و مربوط به اتنولوژی بختیاری است. این کار مربوط است به سه سالی که در شهرکرد رئیس دانشسرای عشایری بودم و به طور عملی آن‌جا می‌دیدم و دیدگاه خاصی پیدا کرده بودم.

با وجود تقریباً بیش از
 چهل سال تجربه
 شخصی، هنوز در برابر
 کسانی که در دبستان
 معلم بودند احساس
 شاکردی می‌کنم.



طوبی فاضلی پور: آقای دکتر! از آثارتان بگوئید. چه کتاب‌ها و مقاله‌هایی نوشته‌اید؟
 دکتر شعبانی: اولین کتاب من در سال ۱۳۴۵ چاپ شد که تصحیح متن منحصر به فردی از «تاریخ نادرشاه» بود. دومین کتاب من، «حدیث نادرشاهی» است. مجموعه‌ای پنج نسخه‌ای که در هندوستان پیدا کردم و توضیحات و تعلیقات لازم را با جمع‌آوری از کتاب‌خانه‌ها به آن افزودم. کتاب دیگرم، «تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه» است که در حقیقت، رساله دکترای من بود. این کتاب در دو جلد و پیش از ده بار تجدید چاپ شده است. جز این‌ها، کتاب دیگری دارم به نام «مبانی تاریخ اجتماعی ایران» که چاپ ششم آن به طبع رسیده است. سالی که پاکستان بودم نیز چند جلد کتاب چاپ کردم. چشم‌گیرترین آن‌ها، «استله و اجوبه رشیدی» بود اثر خواجه رشیدالدین فضل‌الله. من کمال ارادت را به این فرد بزرگ تاریخ ایران دارم و واقعاً در فاصله خواجه نظام‌الملک تا امیرکبیر، او را بزرگ‌ترین شخصیت صدارتی ایران می‌دانم.

چند سال پیش نیز یک رمان تاریخی نوشتم به نام «شکیب»، در این رمان کوشیده‌ام که دوره گذرای پایان عصر قاجار تا رسیدن به عصر پهلوی را، به شکل سرنوشت یا سرگذشت یکی از قهرمانان خیلی آشنا به نام شکیب بیان کرده باشم. کار دیگرم «تاریخ تحولات سیاسی-اجتماعی ایران در دوره افشاریه و زندیه» است که «انتشارات سمت» آن را چاپ کرده است و کتابی با همین عنوان اما مختصر، که

«انتشارات سخن» آن را چاپ کرده است. نام کتاب دیگر من، «مروری کوتاه بر تاریخ ایران» است که دوره زمانی ماد تا پهلوی را در برمی‌گیرد. انتشارات سخن آن را چاپ کرده و به بازار آمده است. کتاب دیگرم درباره «کلیات تاریخ ایران»، مراحل پایانی چاپ را در دانشگاه پیام نور می‌گذرانند. همراه این کتاب، یک مجموعه پانصد، ششصد صفحه‌ای است که از «ابتدای کار تاریخ ایران تا زمان انقلاب اسلامی» و حتی سنواتی از تاریخ انقلاب اسلامی را در برمی‌گیرد که بخش «سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی وزارت ارشاد» آن را چاپ می‌کند. تاجایی که می‌دانم، کار چاپ آن هم تمام شده است. مجموعه دیگری توسط دفتر پژوهش‌های فرهنگی تحت عنوان «از ایران چه می‌دانم؟» چاپ شده است. کتاب نادرشاه یکی از کتاب‌های این مجموعه است و برای کسانی که بخواهند درباره نادرشاه اطلاعاتی داشته باشند، مفید است. تعدادی دیگر هم دارم که چاپ شده ولی نام آن‌ها به طور دقیق در ذهنم نمانده است.

اکنون نیز با دفتر پژوهش‌های فرهنگی برای نوشتن یک یا دو جلد کتاب، درباره شخصیت‌های برجسته تاریخ ایران قراردادی دارم و از کوروش کبیر که از مفاخر مسلم



تاریخ ما و نمودار کامل انسان ایرانی است آغاز کرده‌ام و شاید تا یک ماه دیگر تمام شود. بعد از آن هم، قرار شده است که کتابی درباره داریوش کبیر بنویسم. البته این‌ها در حوزه تخصصی من نیست و فقط در آن حدی که اهل تاریخ می‌دانند، اشتغال ذهنی من است. البته با انتشارات سخن نیز قراری داریم که بنده یک مجموعه چهار جلدی تاریخ اجتماعی ایران را با بیش از دو هزار صفحه به آن‌ها بدهم. این هم کارهایی است که ان شاء الله دو، سه سال آینده به آنها می‌پردازم.

من تعداد زیادی مقاله نیز دارم. در کنار عشق به تاریخ، به ادب فارسی هم علاقه زیادی دارم. عموماً اهل تاریخ، باید از متون ادبی هم استفاده کنند و با ادب فارسی سر و کار داشته باشند. زیرا بهترین چهره‌ای که از فرهنگ ایرانی در دنیا شناخته شده، از طریق ادبیات ماست. علاقه من به فردوسی، حکیم بزرگوار و همه کسانی که در عرصه ادب فارسی کار کرده‌اند باعث شد که تعداد زیادی مقاله داشته باشم که مقاله علمی نیست و مشکل هیچ ادیبی را حل نمی‌کند، اما حداقل نشانه ارادت من به عنوان یک ایرانی، به ساحت مقدس چنین بزرگوارانی است. مقاله‌های زیادی به فارسی، انگلیسی و فرانسه هم دارم که تعداد آن‌ها بیش از صدتا است. سال‌هایی که در پاکستان بودم، حدود سی و پنج کتاب، تحت نظر من چاپ شد. برای هر کدام، یک مقاله می‌نوشتم که در خود کتاب چاپ می‌شد. بعضی از سخنرانی‌هایی را که هر هفته و هر ماه انجام می‌دادم، تصحیح و به مقاله تبدیل می‌کردم. مقاله‌هایی در دانشگاه‌های مختلف پاکستان، مجله‌های علمی آن‌جا و همچنین مجله‌های علمی جهان، درباره دوره‌های مختلف تاریخی ایران و نقش ادب، تاریخ، فرهنگ و هنر ما در تاریخ جهانی، از جمله کارهایی است که به صورت روزمره نوشته‌ام و از دستم برآمده است. در حقیقت می‌توانم بگویم خیلی خشت زدم و کار خاصی انجام ندادم.

طوبی فاضلی پور: در صحبت‌هایتان فرمودید که علاقه خاصی به تاریخ افشاریه داشتید، ممکن است علت آن را توضیح دهید؟

دکتر شعبانی: من مثل هر ایرانی، از هر چیزی که باعث غرور ملی بشود احساس خوشنودی، رضایت و غرور می‌کنم و هر جای تاریخ که عیب و شکستی پیش آمده است اشک می‌ریزم و احساس ناراحتی می‌کنم. در تاریخ ما از این‌گونه حادثه‌ها بسیار پیش آمده است و در دنیا، تاریخ کمتر ملتی این اندازه جذومد دارد. این‌ها خمیرمایه‌های حقیقی تاریخ ما است و برای هر ایرانی در منطقه ماکو و شروان، خوی، سنندج، کرمانشاه، بخش‌های شمالی خلیج فارس و آن طرف‌تر تا سرحدات هند یعنی مرز پاکستان و هند کنونی، فرق نمی‌کند. دیدگاه ما این نیست که جهان، ایران است، بلکه منظور پیشینه ایرانی و قلمرو و فرهنگ ایرانی است و من در هر قسمتی از تاریخ ایران، آن‌جا که ایرانی شاد است، شاد می‌شوم و آن‌جا که شکست‌ها و ناراحتی‌هایی دارد، دچار غم و اندوه می‌شوم. درست است که اصفهان، کوروش کبیر و داریوش را، حافظ و سعدی را پرورش نداده، اما این شهر دارای ویژگی‌های خاصی است و خصوصیات ایرانی مثل: هوش، ذکاوت، آگاهی، بیداری، تسلیم نشدن و فهم مسائل اجتماعی، در آن‌جا آشکار است.

من دیدم که مردم مظلوم اصفهان، دچار آن فاجعه‌های بزرگ شدند و یک شکست تاریخی پیش آمد. و بعد دیدم که یک دلار مرد و تا مغز استخوان ایرانی، به اسم نادر، که برخاسته از زندگی چوپانی، شبانی و شبانکاره‌ای بود، در خراسان قیام می‌کند با صفاتی که این آدم برگزیده دارد. توجه داشته باشید که صفات نادر قبل از پنج، شش سال آخر عمرش با بعد آن یکسان نبود، باید این‌ها را از هم جدا کرد. نادر در واقع سالی که اشراف افغان را شکست داد و وارد اصفهان شد، چهره‌ای بود که خارجی‌ان ساکن

اصفهان می‌گفتند غرق شرافت، نجابت، انسانیت، کمال و بزرگی است. یعنی همه چیزهایی که شما در خصوصیات مردی مانند کوروش، که اسطوره تاریخ ایران است، پیدا می‌کنید. البته این کجا و آن کجا، اما به طور نسبی باید آن را در نظر گرفت. خوب این مرا خیلی تحت تأثیر قرار داد. مردی عظیم که به دید من، بزرگ‌ترین بزرگان نظامی تاریخ بشر است، قیام کرد و توانست بر آن همه مشکلات داخلی در سرزمین ایران که در هر شهرش یک شهاریار بود، غلبه کند و آن‌ها را عقب براند در حالی که دو کشور عثمانی و روسیه، تقریباً نصف مملکت را اشغال کرده بودند.

نادر صاحب یک حس ملی است و این را من در نوشته‌های خودم توضیح داده‌ام. ضمن این‌که دل شکستگی و دل‌آزردگی خودم را از حادثه‌هایی که به بدبختی‌های چندین ساله منتهی شد، بیان کرده‌ام. این مرد، فهم تاریخی داشت و می‌دانست منطقه‌ای که جزو «فلات ایران» است باید مال

*** درست است که**

کسانی مثل ویکتور

هوگو، تاریخ نویس

نیستند و کاری هم که

کردند آسمش

تاریخ نویسی نیست،

ولی امروزه، مردم،

تاریخ فرانسه و خیلی از

واقعیه‌های مربوط به

قرن نوزدهم فرانسه را،

از زبان ویکتور هوگو

نسبت به آلبر ماله

بیش‌تر شنیده‌اند

ایران باشد. بنابراین هند را تصرف و خودش را قانع کرد که مرز کنونی پاکستان و هند، به مرز تاریخی فلات ایران تبدیل شود. حتی این آدم، این درایت را داشت که منطقه «کشمیر» را که در واقع به ایران خیلی نزدیک بود، از شبه قاره جدا کند و برایش حاکم مستقلی بگذارد. کشمیری‌ها، اسم سرزمین خودشان را «ایران صغیر» گذاشتند. من چند سالی که در پاکستان بودم، به کشمیر هند هم رفتم و دیدم که به ایرانی، به چشم یک هم وطن نگاه می‌کنند. نادر بعد از تعیین یک حاکم مستقل می‌خواست و هنی را که بعد از شکست خوارزمشاهیان در حمله مغول به ایران حاصل شد، جبران کند و بارها در کلماتش این مطالب را گفته است که ما باید به گونه‌ای شکستی را که از چنگیزخان مغول دیدیم جبران کنیم. او از طرفی، مرز ایران را به دریای سیاه می‌رساند و از سویی به جایی که ما الآن آن را «چچن»، «داغستان» و منطقه

«قفقاز» می‌نامیم. این‌ها عنصرهایی هستند که با ما هم فرهنگند. نادر توانست روح ملی را زنده کند. به خصوص که بعد از نادر، به فاصله کمی، در حقیقت در حدود پنجاه سال، ما از آن اوج عظیم به دوره‌ای حسیض آمدیم که متأسفانه از آغاز سلطنت فتحعلیشاه آغاز می‌شود، نه از دوره آغا محمدخان قاجار. زیرا این مردم به گردن تاریخ ایران حق دارد که باید آن را به جا آورد. من به این دلیل که نادر به زنده کردن غرور ملی و موجودیت ایرانی پرداخت و برای آخرین بار مرزهای کشور را به جایی رساند که ایران حقیقی در آن قرار دارد، به او علاقه دارم. او مردی بود که وقتی به قدرت رسید نه شاه و نه شاهزاده بود، بدون وابستگی به قدرت خاصی، متکی به خودش، نبوغش و حمایت مردم بود. او درک درستی هم داشت و تا زمانی که سلامت نفس و روان داشت از نیازهای جامعه آگاه بود.



جوادیان: من همین جا از فرصت استفاده می‌کنم و درباره رمان‌های تاریخی و این سردرگمی که در مورد آن‌ها وجود دارد می‌پرسم؛ شما چه شأنی برای این نوع رمان، در ارتباط با تاریخ، قائل هستید؟
 دکتر شعبانی: تاریخ قبل از این که به صورت علمی در بیاید، بی‌تردید از اسطوره و افسانه شروع شده است. داستان‌های تاریخی، زندگی انسان‌ها را در دوره‌های مختلف بازگو می‌کنند و زندگی ملت‌ها را رقم می‌زنند. قهرمان‌های تاریخی که در رمان‌ها شخصیت خاصی پیدا می‌کنند، در حقیقت بازتاب مجموعه‌ای از ارزش‌هایی هستند که در یک جامعه وجود دارد. حتی داستان‌هایی مثل امیر ارسلان نامدار یا حسین کرد شبستری که شخصیت برجسته‌ای را مطرح می‌کنند و معلوم است که یک آدم باهوش هر تکه از داستان را از یک جا برداشته است، ذوق و قریحه مردم ما را در برداشت از تاریخ اجتماعی نشان می‌دهند. در داستان «امیر ارسلان»، فرخ‌لقا نماینده زیبایی‌ها و خصلت‌های عاشقانه‌ای است که در فرهنگ ایرانی در قرن نوزدهم میلادی، یک قصه‌گوی دختران فتحعلیشاه قاجار، آن را پرداخته است.

می‌بینید که آدم‌های بزرگ و نامدار تاریخ بشر، کسانی هستند که توانستند این قصه‌ها را خوب پردازند. درست است که کسانی مثل ویکتور هوگو، تاریخ‌نویس نیستند و کاری هم که کردند اسمش تاریخ‌نویسی نیست، ولی امروزه، مردم، تاریخ فرانسه و خیلی از واقعه‌های مربوط به قرن نوزدهم فرانسه را، از زبان ویکتور هوگو نسبت به آلبر ماله بیش‌تر شنیده‌اند. برای این‌ها توانسته‌اند به واقعه‌ها تجسم بدهند و قهرمان‌های مختلف و چهره‌های انسانی را در سطح‌های مختلف، تفسیر و بیان کنند.

به خصوص که ما، یکی دو قرن است می‌بینیم که در دنیا انسان غیرحاکم هم موجودیت پیدا کرده است. در حقیقت بعد از انقلاب کبیر فرانسه می‌شود گفت که پدیده تازه‌ای به اسم «ملت» در دنیا هويت پیدا کرد

و نمونه‌هایی از این ملت، در چهره شخصیت‌های برجسته ظاهر شدند و در عرصه‌های مختلف قلم فرسایی کردند. کسانی مثل ژان وال ژان و مانند این‌ها در واقع تجسم اندیشه‌ها، دردها، رنج‌ها و شادی‌های جامعه خودشان هستند. این‌ها تاریخ واقعی هستند. همین امروز هر فردی که در جامعه‌ای به دنیا می‌آید، اعم از این که سیاه، سرخ، زرد و سفید یا ثروتمندزاده، کشاورز زاده و کارگرزاده باشد، در این داستان‌ها حضور دارد و به همان اندازه کسی که هفت نسلش پادشاه بوده است، خودش را در تاریخ مؤثر می‌بیند. داستان‌های تاریخی باید این اهمیت را به آن‌ها بدهد، یعنی بتواند، اول مردم و دوم ارزش‌های مردمی را به صحنه بیاورد و از آن‌ها حمایت کند و فقط به قول مرحوم عبید زاکانی، اخلاق الاشراف و اوصاف الاشراف را مهم نشمارد و برای مثال، طرز راه رفتن یک شاه، الگوی رفتاری نباشد. الآن جامعه خیلی راحت این الگوهای رفتاری را می‌تواند در وجود یک کارگر ساده ارائه دهد. دیواری در حال خراب شدن بوده و یک کارگر به فریاد کسی رسیده است که در زیر دیوار مانده بود. این تصویر یک قهرمان است. کاری که داستان تاریخی بدون آن‌ها که به زندگی اشراف و نجبا و آدم‌های معینی پردازد، انجام می‌دهد.

ما در این زمینه‌ها خیلی کار نکرده‌ایم. از آغاز کار فتحعلیشاه و عباس میرزای نایب السلطنه که تعدادی کتاب ترجمه شد مانند کتاب پطر کبیر و شارل دوازدهم تا الآن. داستان‌نویسی به سبک جدید هم تقریباً یک دوره تاریخی دارد که از عصر مشروطه به این طرف در فرهنگ ما جا باز کرده است و این هم زمان زیادی طول نمی‌کشد. به همین دلیل ما نتوانسته‌ایم در عرصه‌های مختلف کار کنیم. مشکلات جامعه ما در یک قرن اخیر، آن قدر زیاد بوده، یعنی تلاش برای نوسازی جامعه، برای انداختن یک پوست و ایجاد پوستی دیگر و برای شبیه‌سازی زندگی ما با جامعه‌های غربی، تا حدودی مانع شده است که ما بتوانیم استعداد‌های مختلف را رشد

بدهیم. ما در داستان‌نویسی تاریخی و به تعبیر من، مردمی‌نویسی و آوردن تاریخ به میان مردم، افراد برجسته‌ای داریم. یکی از این‌ها مرحوم ذبیح‌الله منصوری است و ما باید شأن اجل این مرد بزرگ را خیلی گرامی بداریم. او یکی از نابغه‌های برجسته ادبی-تاریخی دوران جدید است. این مرد برای مثال ده پانزده صفحه از یک متن، مانند سینووه، طیب فرعون را در دو جلد کتاب هفتصد یا هزار صفحه‌ای به مردم عرضه می‌کرد. یعنی این آدم قدرت نوآوری بسیار برجسته‌ای داشت، برای مثال وقتی می‌خواست صبحانه خوردن اردشیر درازدست را بیان کند، تمام آن نکاتی را که از آن در ذهن آدم می‌نشست، ارائه می‌کرد و خالق یک داستان تاریخی می‌شد.

در کنار او، شخصیت دیگری در تاریخ‌نویسی ایران هست که من برای ایشان ارزش و احترام زیادی قائل هستم و آن استاد محترم جناب آقای باستانی پاریزی است. ایشان مردمی‌نویس هستند و هنوز در تاریخ ما، آن‌طور که باید، معرفی نشده‌اند. او داستان‌های کوتاه و بلند، حکایت، افسانه و قلم شیوایی دارد. باستانی پاریزی داستان‌نویس تاریخی نیست اما به صورت برجسته‌ای مردمی‌نویس است و کتاب‌های ایشان و تعداد چاپ آن‌ها نشان می‌دهد که این مرد چه اندازه شهرت و محبوبیت بین جامعه کتابخوان ما دارد. این‌ها مسائلی است که نشان می‌دهد تشنگی جامعه ما چقدر است. از «چشم‌هایش» بزرگ علوی تا آثار مرحوم جمالزاده، مرحوم هدایت و دیگران تا آقای دولت‌شاهی، کدام متن ادبی است که ارزش تاریخی نداشته باشد. به همین اعتبار هم بخشی از کارهای ادبی تاریخی به عنوان رمان‌های تاریخی است و اگر درست روی آن‌ها کار شود، می‌توانند به بهترین صورت تصویر یک سلسله واقعه و حادثه‌ها را در قالب تعدادی قهرمان، اعم از خیالی و واقعی، به جامعه نشان دهند و مسائل را به گونه‌ای پسندیده در ذهن جا بیندازد. این‌ها را باید جدی بپنداریم و دنبال آن هم باشیم که این رمان‌های تاریخی نوشته شود.

جوادیان: یعنی شما این را صحیح می‌دانید که عده‌ای از اهل تاریخ یا ادب، تاریخ را چه از جنبه سیاسی و چه فرهنگی، در قالب رمان ارائه کنند؟

دکتر شعبانی: بله تأیید می‌کنم و از خدا می‌خواهم که تعداد این آدم‌ها زیاد باشد. جامعه باید غنا و قوت پیدا کند. آثاری که ما در جامعه و کشورمان منتشر می‌کنیم نسبت به کوچک‌ترین کشورهای پیشرفته دنیا، اصلاً قابل قیاس نیست. همان‌طور که حجم و تیراژ روزنامه‌های ما نسبت به آن‌ها بسیار پایین است. ما باید آن‌ها را تشویق کنیم و از مردم زیادی بخواهیم که در حدود وسع و توانشان کار کنند. اگر این سرمایه فرهنگی و این گنجینه‌ها زیاد شود و عده کسانی که در این عرصه ذوق‌آزمایی می‌کنند بیش‌تر شود، آن وقت مطمئن باشید، از بین صد کتابی که چاپ می‌شود، حداقل پنج تا ده کتاب قابل ماندن پیدا خواهد شد.

*** من به این دلیل که**

نادر به زنده کردن

غرور ملی و موجودیت

ایرانی پرداخت و برای

آخرین بار مرزهای

کشور را به جایی رساند

که ایران حقیقی

در آن قرار دارد،

به او علاقه دارم

جوادیان: آقای دکتر! من دلم می‌خواست از تجربه‌های دیگر شما، بپرسم. ولی چون سخن به درازا کشید آن را برای فرصت بعدی می‌گذاریم. اما از یک سؤال نمی‌توان گذشت. مخاطبان مجله «رشد»، در درجه اول دبیران تاریخ هستند و حضرت عالی در ابتدای این مصاحبه بر ضرورت درس تاریخ تأکید فرمودید. اگر سخنی درباره روش تدریس تاریخ و چگونگی فهماندن آنان، دارید، برای ما بیان فرمایید و بگویید چگونه تاریخ را درس بدهیم که در کار خود موفق‌تر باشیم؟

دکتر شعبانی: بنده به معلمان خیلی اهمیت می‌دهم و معلمان تاریخ هم بسیار تأثیرگذار هستند. این حرفه من است، از این راه نان می‌خورم و حرمت آن را نگه می‌دارم.

*** در کلاس، افراد از گروه‌های گوناگون هستند. گروه اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، مذهبی، عقیدتی و مثل این‌ها. هرکدام از این‌ها در شرایط خاص خودشان عکس‌العمل‌هایی نشان می‌دهند. اگر آدم فکر کند که نمی‌تواند یک شیوه و راه معینی را در تمام این موارد به کار بگیرد، اشتباه کرده است**

عقیده دارم که این حرفه‌ها سه بخش دارد: «علم»، «فن» و «هنر».

آن بخشی را که علم است، با چیزی عوض نمی‌کنم. علم عنصر اصلی است. اگر کسی تاریخ نخوانده باشد و بخواهد آن را درس بدهد به اندازه کسی به جامعه لطمه می‌زند که، نجاری نداند و بخواهد در و پنجره بسازد. بنابراین باید علم داشت. تاریخ خوان مثل هر رشته دیگری باید تاریخ را زیاد بخواند و با آن به صورت جداگانه کار داشته باشد. به خصوص در دنیای متغیری که ما داریم هر روز در عرصه‌های مختلف نوآوری‌هایی صورت می‌گیرد که آدم باید به طور روزآمد با آن‌ها آشنا باشد و آن‌ها را بداند، در رشته تاریخ هم افراد باید خود را روزآمد نگه دارند یعنی در رشته خود اطلاعات داشته باشند. به خصوص این که تاریخ علمی است که با زندگی انسان سروکار دارد و باید مقداری اطلاعات عمومی داشته باشیم و هر اتفاقی مهمی که در دنیا پیش می‌آید اعم از: ادبی، پزشکی، سیاسی و... را بدانیم. متخصصان رشته‌های دیگر، باید با تاریخ عمومی ایران سروکار داشته باشند.

برای مثال تاریخ «اقشاریه»، بخشی از تاریخ انسان ایرانی است و نمی‌توانیم بگوییم از کجا وارد تاریخ شده و چه اثرهایی داشته است. به طور تقریبی ۹۹ درصد باری که روی دوش انسان‌ها است، به تعبیر، دورکیم بار تاریخی است. یعنی این باری است که میراث زندگی انسانی روی دوش هر فرد گذاشته است. این میراث است که دانسته یا نادانسته او را حرکت می‌دهد و راه می‌برد. انسانی که بخواهد در یک حوزه اختصاصی، یا روی یک موضوع معین کار کند، باید به طور عام تاریخ بداند، علاوه بر این اطلاعات عمومی، اطلاعات تخصصی هم لازم دارد. به فرض کسی که درباره شاه عباس صفوی کار می‌کند، باید از پیشرفت‌هایی که امروزه در عرصه ارتباطات انسانی وجود دارد مانند: رایانه، اینترنت، کتاب‌های متعدد و مقاله‌ها، آگاه باشد و بداند که در کجای دنیا، چه کارهایی در مورد شاه عباس انجام داده‌اند و یک زبان خارجی هم،

باید بداند. معلم باید با دنیا ارتباط داشته باشد و برای کار خودش ارزش قائل شود. جای این علم هیچ چیزی نمی‌توان قرار داد.

صرف نظر از علم که به نظر من تقریباً هشتاد درصد موجودیت کار یک معلم را تشکیل می‌دهد، ده درصد یا در این حدود، مسائل فنی مهم است. ما بسیاری از عالمان طراز اول را دیده‌ایم که معلمی بلد نیستند. برای رفتن به کلاس باید از قبل لباس خود را نگاه کنی. خودت را در آینه ببینی، دستی به سر و صورتت بکشی، متناسب با کلاست لباس بپوشی و به کلاس که رفتی، در جایی بنشینی تا همه کسانی که آن‌جا هستند شما را ببینند و یا شما ارتباط برقرار کنند و صدای خود را طوری تنظیم کنی که در تمام کلاس شنیده شود، چگونگی اجازه بدهی که دانش‌آموزان و دانشجویان، در سطح‌های مختلف با شما ارتباط داشته باشند و کلاس به صورت زنده و فعال دربیاید. حتی ایجاد ارتباط با عنصری که روبروی شما است اعم از: زن و مرد، بزرگ و کوچک، درک مشکلات کار او و درشادی‌های او سهیم شدن، از فن‌های معلمی است. بنابراین به مجموعه نظام ارزشی که در جامعه وجود دارد، اگر کسی این‌ها را نداند نمی‌تواند علم خود را ارائه دهد. این فن به ما اجازه می‌دهد که درس را بر تعداد جلسه‌هایی که داریم، تقسیم کنیم و در هر جلسه بحث‌ها را با شیوه‌ای مناسب بازگو کنیم و همراه با کار از نقشه، تصویر یا تخته سیاه به درستی استفاده کنیم.

بخش سوم، هنر است که معلم به طور خاص ده درصد یا بیش‌تر، متکی به آن است. هنر معنی ثابتی ندارد. من در این جا روی برخی از سطح‌های آن تأکید می‌کنم: قدرت، «اخلاقه»، نوآوری، ابتکار و «متناسب با شرایط» روز، زمان و تاریخ زندگی کردن. شما از کلاسی بیرون می‌آید که بیست دانش‌آموز در یک سطح دارد، وارد کلاسی با سی دانش‌آموز می‌شوید یا از یک مدرسه به مدرسه‌ای دیگر با خصوصیات دیگری می‌روید. در کلاس افراد از گروه‌های



گونگون هستند. گروه اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، مذهبی، عقیدتی و مثل این‌ها. هرکدام از این‌ها در شرایط خاص خودشان عکس‌العمل‌هایی نشان می‌دهند. اگر آدم فکر کند که نمی‌تواند یک شیوه و راه معینی را در تمام این موارد به کار بگیرد، اشتباه کرده است. برای مثال: یکی صدای ناهنجار از خودش درمی‌آورد، یکی با خودش قورباغه به کلاس می‌آورد و یا یکی همکلاسی‌های خود را اذیت می‌کند و شما با این پدیده‌ها چگونه باید رفتار کنید. درحالی که قبلاً هم تصویری از این مسائل نداشته‌اید. این‌ها به هنر کار معلمی برمی‌گردد و ظرافت‌هایی که در قدرت خلاقه و ابتکار معلم وجود دارد. معلم باید خود را هوشیار، بیدار و آگاه به مسائل نشان دهد، از امور روزبه خوبی باخبر باشد و از فضای عمومی جامعه آگاه باشد. گاهی دانش‌آموزان و بچه‌ها سؤالاتی می‌کنند که شما اصلاً به ذهنتان نمی‌آید و به درس و کار شما هم مربوط نیست. توهین کردن، جواب این سؤال‌ها نیست. شما باید برای انسان‌ها احترام قائل باشید و درک کنید که او، از طرح این سؤال، انگیزه‌ای داشته که ممکن است



جدی یا حتی شوخی باشد. شما باید به این انسان بها بدهید. او را محترم و عزیز بشمارید و با او برخوردی داشته باشید که در شأن یک معلم است. معلم می‌تواند مثل پدر یا مادر بچه‌ها باشد. هنر معلمی باید بتواند بین معلم و متعلم ارتباط برقرار بکند. من این را توصیه می‌کنم.

ما در روزگار کنونی، از تاریخ انتظارات زیادی داریم. در حقیقت تفکیک‌هایی در بین علما وجود دارد که برای مثال؛ این بحث فیزیک یا اخترشناسی است، در فیزیک چهارده شاخه مهم وجود دارد و این که این بخش را علوم انسانی می‌دانند. در ذهن بچه‌ای که آن‌جا نشسته این نیست بلکه او از رادیو، تلویزیون، همکلاسی و دیگران، حرفی شنیده است و الآن در ذهن او این مسأله، ایجاد شده است. معلم تاریخ که باید جامعیت داشته و در کلاس اعتماد و احترام دانش‌آموزان را به خود جلب کرده باشد، باید بتواند این سؤال‌ها را جواب دهد. این معلم باید آمادگی داشته باشد تا پاسخ مناسب را به او بدهد. بعد از چهل سال تجربه‌ای که داشتم بسیار پیش آمده است که مطلبی را نمی‌دانستم و در نهایت صداقت به دانشجو می‌گفتم اجازه بدهید که من مطالعه کنم و هفته دیگر به شما جواب بدهم و این او را راضی و قانع می‌کند. بهتر است که آدم با صداقت تمام برخورد کند به تعبیر قدیمی‌ها، «همه چیز را همگان دانند و همگان هنوز از مادر زاده نشده‌اند.»

بیش‌تر از تمام این‌ها به یک چیز تکیه می‌کنم و آن عشق معلم به کار خودش است. این عشق باید برای تمام معلمان وجود داشته باشد و همه کسانی که در هر رشته از راه معلمی نان می‌خورند. به خصوص اهل تاریخ، تاریخ را بشناسند و به آن عشق بورزند و به کار خودشان عاشقانه نگاه کنند. به جوینده علم که بهترین ودیعه خداوند در برابر آن‌هاست، عشق بورزند و این موجود را دوست بدارند، اعم از این که دانشجوی دوره دکترا یا دانش‌آموز سال اول راهنمایی باشد. در هر مرحله‌ای که باشد معلم باید این آدم را دوست

داشته باشد و طوری هم رفتارش صادقانه باشد که او بفهمد.

اگر شما حرفه‌تان را دوست داشته باشید، ملاحظه می‌فرمایید که این حرفه برخلاف حرفه‌های دیگر است. به طور مثال، وقتی شما کار نجاری را تمام می‌کنید و در مغازه را می‌بندید تا وقتی که دوباره کار خود را شروع کنید، با این ابزار کاری ندارید اگر یک هفته مرخصی داشتید، ذهنتان را از کار آزاد می‌کنید تا وقتی دوباره مغازه را باز کنید. در صورتی که معلم در تمام ساعت‌های کلاس، خارج از آن و در خانه‌اش هم معلم است. کتاب درسی یا غیر آن را که می‌خواند، معلم است. در آخر هفته و تابستان معلم است. تمام نکته‌ها را یکی یکی جمع می‌کند تا زمانی که دوباره سر کلاس رفت، این جوری شروع کند و اگر عیبی پیدا شده آن‌را کنار بگذارد و آن حرفی را که گفت و عده‌ای خوشحال شدند، جمع و جور کند. اگر هم به خارج از کشور مسافرتی کرد نکته‌ها و رویدادهایی را هم که آن‌جا می‌بیند گردآوری می‌کند و در خدمت هدف معلمی قرار می‌دهد. به همین دلیل معلمی یکی از شیرین‌ترین و پر جنب و جوش‌ترین و مقدس‌ترین حرفه‌هاست. هر جامعه‌ای که تکان خورده فقط یک راه داشته و آن این بوده که تعلیم و تربیتش را عوض کند. هیچ راه دیگری ندارد. ما تا انسان را نسازیم و در وجود او تأثیر نگذاریم، اگر بهترین کارها را هم انجام دهیم و بهترین امکانات را تهیه کنیم، تا وقتی کسی که باید از آن‌ها استفاده کند تربیت نشود، این کار موفق نیست و این از عهده معلم‌ها برمی‌آید. پیشه‌ای مهم‌تر، شریف‌تر، مقدس‌تر و عزیزتر از معلمی وجود ندارد. معلمان ما باید قدر خود را بدانند و جایگاه خودشان را به آن‌جا برسانند که دیگران هم قدر آن‌ها را بدانند. بدون این‌ها هیچ تغییر و توسعه‌ای به معنای واقعی کلام حاصل نمی‌شود.

● آقای دکتر، خیلی ممنون که وقت خودتان را در اختیار ما قرار دادید.

